



ص ۴

یادم نیست و می‌دانم که دانشجوی فیزیک تبریز بود و در یک سال محترم بوده بود. هر روز تعریف میکرد که وقتی او را از ساواک تبریز به اوسن تهران منتقل کردند، در سلول با آقای اف می بود و میگفت که گفتن ایشان با وجود اینکه نزدیک به یک هفته معاشرت کرده بود ولی آنچنان بود که وقتی باز خروج سلول می‌آید و به ایشان میگفت که هر روز را بصیحت گذرانده بود در مورد گفتگو نیتب گیری میکرد که کاری است فوق العاده مشکل و محقق بود که خیلی از افراد الکلی ارباب میکنند که معاشرت میکنند و یا کرده اند. هر روز از یک گروه هم گویانام آلفا ۱۵ صحبت میکرد. میگفت که هرگز که استرس آدم است و گویانام بود به ده سال محترم گذرانده است. تبریز کرده بود و بعداً چند نفری حاصل کرد ارتباط با او بودند و دیگر تبریز و همان شهر هم میگفت که خیلی کمتر خورده بود ولی مثل تمام افراد تبریز بود. هر روز از این آباء نیتب گیری میکرد که بحر کرده چیزها و مباحثی، تمام گروه‌های دهر روابطشان غلط بود و میگفت که این گروه‌ها هم مثل گروه خورمان البته منظور همان پیچ توی است که خورمان داشتیم، هم استر کاری غلط اندازد در رابطه ناخوب بود. البته همان طوری که نوشتیم در خط منشی سازمان چریک‌ها هم کاملاً قبول نداشت ولی از نظر روابط و سازمان آن زمان درست نمی‌شد. صحت دیگری که من با هر روز داشتیم در مورد بود یکی در باره ازدواج و بر خورد به روز با زن و یکسری بود و دیگری در مورد روابط گذشته خودمان. اول در مورد ازدواج و مسئله خانوادگی صحبت میکنم. او آخر سال ۴۹ بود که شب هر روز مسئله ازدواج را پیش کشید و نظرم را در مورد همین مسئله خواست. دخترکی که او استر گفت صحبت بود از سارا جویش املش. سارا برادری داشت بنام رضا جویش املش که دانشجوی پزشکی دانشگاه تبریز بود. بر سر بود. رضا در سال ۴۶ در اعتصاب دانشگاه شرکت داشت و با عده ای از دانشجویان تبریز در اعتصاب شرکت کرد و پس از آمدن دکتر منتظری، تبریز همه این دانشجویان را که آوردند. هر روز با رضا در جریان اعتصاب آشنا میشدم و مثل اینکه رفته و آمدن هم با هم مکرر میکنند. در این موقع سارا بوسیده رضا. تبریز آورده شد و در تبریز میشود که دوره دوم در تهران را پیش برادرش در تبریز خوانده. در این سالها بود که گویا هر روز، سارا را آمدن تبریز و عایش او میشود. هم تقریباً هرگز در او آخر سال ۴۹ هر روز این مسئله را با من در میان گذاشت. من معتقد بودم که فعالیت با شکل خانواده ساکنان ندارد. هر روز میگفت که اولاً چون تبریز آمدن منزل پدری است برود و سیراً کاملاً آزاد شود لذا با پدر خانگی بگیرد و از آنجا که این خانه با پدر از هر لحاظ طبیعی منزه است و از داشتن زن کاملاً لازم است از طرف دهر هر روز میگفت که من واقعاً زن احتیاج دارم، بنابراین برای اینکه فکر کاملاً کار کنم، بنابراین با پدر از نظر مسئله تماسی از رضا ندارم. در ضمن هر روز میگفت که همین قبلاً با عده ای آدم ناخوب روابطی داشته برای اینکه آریا تا آنجایی که واقعا از فعالیت دست کشیده است لذا با ازدواج و استقامت میتواند آریا را فریب دهد. هر روز میگفت که آریا که او دهری است خیلی کم در دستهای بنابر این، و این آن